گزارشی از جلسات نقد و بررسی کتاب مکتب در فرآیند تکامل:
بخش سوم کتاب

ایمان نوربخش*

چکیده: این گفتار، به نقد و بررسی قسمت‌هایی از بخش سوم کتاب «مکتب در فرآیند تکامل» نوشته دکتر سید حسین مدرسی طباطبایی می‌پردازد. محورهای اصلی بحث چنین است: نقدهایی بر نوع برداشت نویسندهٔ کتاب از بحث غیبت حضرت مهدی علیه السلام، حدیث دوازده خلیفه و امام، استناد به پاره‌ای از رویدادهای جزئی و تعمیم آن به عنوان نظریهٔ اکثریت جامعهٔ شیعی.

کلید واژه: غیبت امام مهدی علیه السلام / جانشینی پیامبر علیه السلام / مکتب در فرآیند تکامل (کتاب) / مدرسی طباطبایی، سید حسین.

اشاره

در شماره‌های ۱۸، ۱۹ و ۲۱ و ۲۴ اشاره شد که این گفتار، گزارشی ملخّص است از جلسات نقد و بررسی کتاب «مکتب در فرآیند تکامل» (نوشته دکتر سید

*. کارشناس ارشد مدیریّت مالی.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

حسین مدرسی طباطبایی، تهران: کویر، ۱۳۸۷) که توسط استاد محقق جناب حسن طارمی بیان شده است.

پیش از این، نقد و بررسی پیشگفتار، بخش اوّل و پاره‌ای از بخش دوم و سوم کتاب، گزارش شد. اینک پاره‌ای دیگر از بخش سوم کتاب، گزارش می‌شود.

همواره امید می‌بریم که روحیهٔ نقّادی بی‌طرف و سازنده در فضای علمی گسترش یابد و بتوانیم با نشر این گفتار، نقشی در این گسترش داشته باشیم. با چنین امیدی خوانندگان فرهیخته را به ژرف‌نگری در این نوشتار فرامی‌خوانیم.

ادامهٔ بررسی فصل سوم

در ادامهٔ بررسی مباحث مطرح شده در فصل سوم کتاب مکتب در فرآیند تکامل به دوران غیبت صغری می رسیم. در جلسات قبل به این نکته اشاره کردیم که در طول تاریخ فرقه های زیادی در جامعه شیعه پدید آمده است، امّا مبنا و معیار حجّیّت هر امام، منصوص بودن آن امام است. به همین ترتیب دربارهٔ امام زمان هم حجّیّت ایشان بر مبنای منصوص بودن ایشان در روایات متواتری است که به دست ما رسیده است. در صفحه ۱۷۰ کتاب هم خود ایشان اشاره کرده‌اند که اصل غیبت و حتّی وجود دو غیبت برای ایشان، در روایات زیادی وجود داشته است.

در صفحه ۱۶۸ مولف به حدیثی اشاره می کنند که در آن، مدّت زمان غیبت را شش روز یا شش ماه یا شش سال بیان می کند. در پاورقی همین صفحه ادعا می کند که نعمانی درکتاب خویش آن را به «حین من الدهر» تغییر داده و شیخ طوسی هم درکتاب غیبت این عبارت را اسقاط نموده است. گویی ایشان به خواننده القا می کند که محدّثان شیعه مانند نعمانی و شیخ طوسی و دیگران، هر جاکه متون روایت را مخالف نظر و عقیدهٔ خویش می یافتند، آن را تغییر می دادند. امّا متن این قسمت روایت درکافی به صورت زیر است: **عن الأصبغ بن نباتة قال: أتيت أمير المؤمنين**علیه‌السلام

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

فوجدته متفكرا ينكت في الأرض، فقلت: يا أميرالمؤمنين! مالى أراك متفكرا تنكت في الأرض، أرغبة منك فيها؟ فقال: لا و الله ما رغبت فيها و لا في الدنيا يوما قطّ، ولكنّي فكّرت في مولود يكون من ظهري، الحادي عشر من ولدي، هو المهدي الذى يملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً، تكون له غيبة و حيرة، يضلّ فيها أقوام و يهتدى فيها آخرون، فقلت: يا أمير المؤمنين! و كم تكون الحيرة و الغيبة؟ قال: ستّة أيام أو ستّة أشهر أو ست سنين. (اصول كافى - جلد اول ص ۳۳۸)

مشابه این روایت را شیخ صدوق درکمال الدین ص ۳۲۳ از امام سجاد علیه السلام نقل می کند که البتّه روایت آن متفاوت است: ...**و فينا نزلت هذه الآية: «وجعلها كلمة باقية في عقبه» و الإمامة في عقب الحسين‌بن علي‌بن أبي‌طالب عليهم السلام إلى يوم القيامة. و إن للقائم منا غيبتين، إحداهما أطول من الأخرى، أما الأولى فستّة أيام، أو ستّة أشهر، أو ستّ سنين. و أما الأخرى فيطول أمدها حتّى يرجع عن هذا الأمر أكثر من يقول به، فلا يثبت عليه إلا من قوى يقينه و صحّت معرفته و لم يجد في نفسه حرجا مما قضينا، و سلّم لنا أهل البيت.**

در این روایت اشاره به دو غیبت دارند. نعمانی روایت کلینی را نقل کرده، امّا در آن عبارت شش روز یا شش ماه وجود ندارد و به جای آن «**حين من الدهر**» آمده است. (غیبت نعمانی، باب ان الائمّة اثنی عشر اماماً)

مؤلّف ادّعا می‌کند که نعمانی خود این عبارت را تغییر داده است، در حالی که هیچ دلیلی برای این ادّعا نداریم. می دانیم که نسخه‌های زیادی ازکتاب کافی وجود داشته وکاملاً ممکن است که نسخه‌ای که نزد او بوده به این صورت روایت کرده باشد. از این عجیب‌تر آن که مؤلّف ادّعا می‌کند شیخ طوسی این عبارت را درکتاب خودش کاملاً اسقاط نموده است، در حالی که شیخ در جای دیگر کتاب خود، همین روایت را به طریق دیگری از سعدبن عبدالله اشعری نقل کرده و دقیقاً همان عبارت شش روز یا شش ماه را نیز آورده است: «**قلت: يا مولاى! فكم تكون الحيرة والغيبة؟ قال: ستّة أيام، أو ستّة أشهر، أو ستّ سنين.**» (غیبت شیخ طوسی، ص ۱۶۵)

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

می‌بینیم که برخلاف ادّعای مؤلّف، کسی نگران نبوده که غیبت ایشان بیش از شش سال طول کشیده است. دلیل آن هم مشخص است، چراکه طول غیبت ایشان کاملاً بدائی است، چنان‌که علّامه مجلسی در شرح خود بر اصول کافی ذیل همین روایت به این مطلب اشاره می کنند. کسی هم نگران وجود این روایت نبوده که بخواهد آن را حذف کند. اتفاقا نقل این روایت توسّط محدّثان ـ حتّی سالها بعد از وقوع غیبت ـ نشان‌دهندهٔ امانتداری آنان است، چراکه اگر قرار بود در متن روایت دست ببرند، این روایت بدین سان، از سه طریق مختلف امروز به دست ما نمی رسید.

مؤلّف در همین صفحه ادعا می کند که آرام آرام شیعیان با طولانی تر شدن زمان غیبت، روایات مربوط به آن را جدّی‌تر می‌گرفتند. ایشان اصرار دارد که روایات مربوط به غیبت توسط فرقهٔ واقفه نقل و تکثیر می شد، تا علیه امامیه به‌کارگرفته شود. براساس این ادّعا، شیعیان ابتدا باور به غیبت امام نداشته و آن را مفهومی ساختهٔ واقفه می‌دانستند، امّا پس از وقوع غیبت، تازه به اهمّیّت این روایات پی برده و به جمع‌آوری آن پرداختند.

اوّلاً اگر به روایات واقفه مراجعه کنیم و استدلالات آنها را بررسی نماییم، هیچ جا نمی‌بینیم که استناد آنها به روایاتی باشد که مربوط به غیبت امام زمان است. برای مثال شیخ طوسی نزدیک به ۳۵ روایت از واقفه را نقل کرده و آنها را ردّ می‌کند. با بررسی این روایات، می‌بینیم که تقریباً موضوع تمام آنها، قائم بودن امام موسی کاظم علیه‌السلام است. واقفه با استناد به این روایات، استدلال می‌کردند که امام موسی‌بن جعفر علیه‌السلام نمرده و زنده است. به عبارت دیگر، بحث بر سر وقوع غیبت و امکان آن نبوده، بلکه بر سر این بوده که قائم آل محمّد چه کسی است. هیچ جا ندیده‌ایم که محدّثان امامیّه، روایات واقفه را که مربوط به غیبت است، تضعیف نمایند.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

ثانیاً در روایاتی که دربارهٔ غیبت در کتب امامیه نقل شده است، می‌بینیم که آن روایات به‌گونه‌ای نیست که قابل استفاده برای واقفه باشد. اکثر آنها تصریح کرده‌اند که آن کسی که غایب می‌شود، دوازدهمین امام خواهد بود. در بسیاری از آنها تأکید شده که آن امام غائب، همنام رسول خداست آن احادیث که نمی‌تواند مورد استناد واقفه باشد. از اینها گذشته اگر اسناد این روایات را بررسی کنیم، کمتر به راوی واقفی برمی‌خوریم. برای مثال کلینی بابی تحت عنوان غیبت دارد، که در آن ۳۱ حدیث را نقل کرده است. تنها در یک مورد یعنی حدیث شماره ۱۶، نام علی‌بن ابی‌حمزهٔ بطائنی آمده که واقفی بوده است. یعنی اکثر قریب به اتفاق روایاتی که در باب غیبت در کتب کافی، کمال الدین، غیبت نعمانی و غیبت شیخ طوسی و دیگران آمده است، احادیثی است که توسط غیر واقفی‌ها روایت شده است.

ایشان در پاورقی صفحهٔ ۱۷۰ تعدادی از نویسندگان واقفی را نام برده‌اند که دربارهٔ موضوع غیبت کتاب تألیف کرده‌اند. ازجمله به ابراهیم‌بن صالح انماطی اشاره کرده‌اند. در کتب رجال، دو نفر به این نام وجود دارد، تنها با این تفاوت که یکی از آنها به نام ابراهیم‌بن صالح الانماطی اسدی است. نجاشی در مورد اوّل چنین می گوید: **إبراهيم‌بن صالح الأنماطي يكنّى بأبي إسحاق، كوفي، ثقة، لا بأس به، قال لي أبو العباس أحمدبن عليبن نوح: انقرضت كتبه فليس أعرف منها إلا كتاب الغيبة، أخبرنا به عن أحمدبن جعفر قال: حدثنا حميدبن زياد عن عبيدالله‌بن أحمدبن نهيك عنه.** (رجال النجاشی، ص ۱۵)

دربارهٔ دومین فرد چنین می‌گوید: **إبراهيم‌بن صالح الأنماطي الأسدي، ثقة، روى عن أبي‌الحسن**علیه‌السلام **و وقف. له كتاب يرويه عدّة أخبرنا محمّد قال: حدثنا جعفربن محمّد قال: حدثنا عبيدالله‌بن أحمد قال: حدثني إبراهيم‌بن صالح و ذكره.** (رجال النجاشی، ص ۲۴) یعنی آن کسی که کتاب غیبت را نوشته است، غیر واقفی بوده و نجاشی متعرض مذهب وی نشده است. مرحوم آیت‌الله خوئی نیز در کتاب خودشان دلایل و شواهدی نشان

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

می‌دهند که اینها دو نفر مختلف بوده‌اند. (معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۱۵)

آقای مدرّسی در همین پاورقی، از عبّاس‌بن هشام ناشری نام می‌برند و می گویند: از آنجاکه وی واقفی نبوده، پس حتماً کتاب او در ردّ موضوع غیبت است. مشخص نیست که ایشان چگونه چنین نتیجه‌ای گرفته‌اند. جالب است بدانیم که اتفاقاً نعمانی درکتاب غیبت، پانزده حدیث را ازکتاب وی نقل می‌کندکه همهٔ آنها در تأیید وقوع غیبت است. (برای مثال: غیبت نعمانی، ص ۱۶۰) البتّه باید دانست که در برخی مصادر روایی، نام وی بجای عبّاس، عبیس گفته شده است. با توجّه به مضمون روایات نقل شده از وی، می‌توان گفت که اتفاقاً کتاب وی در تأیید موضوع غیبت بوده است.

در صفحهٔ ۱۷۱ ایشان اشاره کرده‌اندکه در ذهنیّت جامعهٔ آن روز شیعه، طولانی بودنِ زمان غیبت چندان مطرح نبود. در پاورقی همین صفحه به روایتی به نقل از کتاب کشّی از امام رضا علیه‌السلام اشاره می‌کنندکه در پاسخ به واقفه فرموده‌اندکه اگر خدا می‌خواست عمر کسی را به خاطر احتیاج جامعه به او طولانی کند، عمر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را طولانی کرده بود. ممکن است کسانی از این روایت بخواهند سوء برداشت کنند و این اشکال را به امامیه هم وارد بدانند.

در پاسخ به این اشکال، می گوییم که بین استدلال واقفه و استدلال به غیبت امام زمان علیه‌السلام تفاوت وجود دارد. واقفه ادّعا می‌کردندکه امام کاظم علیه‌السلام نمرده است و در استدلال برای آن، به نیاز مردم به هدایت استناد می‌کردند. در حالی که ابتدا باید زنده بودن ایشان را بنابر دلایل نقلی اثبات کرد و بعد به نیاز مردم به هدایت استناد نمود. ما ادّعا نمی‌کنیم که به خاطر نیاز مردم به هدایت، امام زمان در غیبت هستند. بلکه می گوییم که نصّ متواتر داریم که ایشان، زنده و در غیبت هستند. آنگاه اگر کسی دربارهٔ نحوهٔ هدایت مردم بپرسد، در پاسخ خواهیم گفت که این نیاز به‌گونه‌ای دیگر برطرف می‌گردد. دلیل ما بر وقوع غیبت، نیاز مردم به هدایت نیست، بلکه

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

براساس نصّ متواتر روایات است. (رجوع کنید به توضیح علامه مجلسی: بحار، ج ۴۸، ص ۲۶۵)

در صفحهٔ ۱۷۲ ایشان باز بر این نظریه پافشاری می کند که روایات غیبت توسط واقفه نقل شده بود و علمای امامیه آن روایات را تضعیف می کردند.

ایشان هیچ‌گونه سندی برای این ادّعا ارائه نمی‌دهند. در حالی که ما نشان دادیم که نه تنها این روایات توسط علمای امامیه تضعیف نشده، بلکه برخی از اصحاب ائمّه در زمان خود آنها کتابهای مستقلّی دربارهٔ موضوع غیبت تألیف کرده‌اند. (مانند ابراهیم‌بن صالح الانماطی و ابراهیم‌بن اسحاق احمری و حسن‌بن محبوب سراد، همگی در زمان امام رضا و امام جواد علیهما السلام).

در پاورقی همین صفحه ایشان اشاره می کند که بسیاری افراد، از نام امام زمان بی‌اطّلاع بودند و در کتبی هم که در آن زمان نوشته شده نام ایشان نیامده و اگر هم در چند موردی نام ایشان آمده است، توسط ناسخان اضافه شده است.

در حالی که روایات بسیاری در مصادر شیعی داریم که همگی آنها تصریح می‌کنند که ایشان همنام رسول خداست. دلیل نهی از نام بردن ایشان، تقیّه و شرایط آن زمان بوده است. همنام بودنِ ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله در بسیاری از روایات شیعه نیز آمده و عجیب است که مؤلّف آن را مختصّ به روایات سنّی می‌داند. ضمن اینکه اگر همنام بودنِ ایشان با رسول خدا مورد تأیید ائمّه نبود، حتماً روایتی در نفی آن باید موجود باشد. هیچ جا نداریم که ائمّه فرموده باشند که مثلاً قائم ما همنام رسول خدا نیست.

در صفحهٔ ۱۷۷ ایشان به دوران غیبت صغری می‌پردازند. دربارهٔ محمّدبن عثمان به روایتی از کافی استناد کرده‌اند که دربارهٔ نیابت وی تردیدهایی وجود داشته است. در حالی که روایت کافی تنها درباره یک نفر سخن می‌گوید و از آن تردیدی برداشت نمی‌شود. (کافی، ج ۱، ص ۵۱۷) دربارهٔ حسین‌بن روح نوبختی گفته‌اند که تردیدهایی دربارهٔ نیابت وی وجود داشت؛ در حالی که منبع مورد اشارهٔ

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

ایشان یعنی کتاب غیبت شیخ طوسی تصریح می کند که همگی نیابت وی را پذیرفتند و کسی در آن شکّ نکرد. (غیبت شیخ طوسی، ص ۱۹۲) بعلاوه، از این منابع نمی‌توان نتیجه گرفت که به خاطر نفوذ خاندان نوبختی، حسین‌بن روح به نیابت انتخاب شده است.

همچنین در صفحهٔ ۱۷۹ و ۱۸۰ ادّعا می‌کنند که توقیعاتی که صادر می‌شد به خط خود نواب و یا دستیاران ایشان بوده است، در حالی که نمی‌توان به استناد یک مورد تعمیم کلّی داد. در بسیاری از موارد، توقیعات به خط خود امام علیه السلام بوده است. در مواردی پاسخ به صورت شفاهی به نایب ایشان املاء شده است.

مؤلّف در صفحهٔ ۱۸۵ به فلسفهٔ غیبت و دلایل آن اشاره کرده‌اند، از جمله اینکه در هنگام ظهور، بیعتی برگردن ایشان نباشد. باید دانست که این مسئله دلیل غیبت نیست، یعنی غیبت و قیام ایشان وابسته به این مسئله نیست. امّا یکی از نتایج آن مسئله این است که هنگام ظهور، ایشان تعهّدی به فرد یا حکومتی ندارند.

در صفحهٔ ۱۸۷ به حیرت شیعیان اشاره می‌کنند و اینکه بسیاری از آنها به شاخه‌های زیدی و اسماعیلی پیوستند. در این موارد نیز به اشخاص خاصّ اشاره می‌کند و نمی‌توان آنها را به کلّ جامعهٔ شیعه تعمیم داد. نویسنده ادّعا می‌کنند که بسیاری از شیعیان به امامت جعفر متمایل شدند، در حالی که قبلاً هم اشاره کردیم که شیخ مفید به نقل از نوبختی تصریح می‌کند که جمهور شیعه معتقد به امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بودند. (الفصول المختاره، ص ۳۸۱) ابوالحسن اشعری از علمای مشهور اهل سنت، در کتاب مشهور خود مقالات الاسلامیین ـ که در سال ۲۹۷ هجری تألیف کرده (یعنی تنها ۳۷ سال پس از امام حسن عسکری علیه السلام) ـ تصریح می‌کند: «جمهور شیعه (یعنی اکثریّت قریب به اتفاق) پس از حسن‌بن علی عسکری، فرزند وی محمّد را امام می‌دانند و در نظر آنها او همان غایب منتظر است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.» (مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۷). وی در این اثر

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

خود، اشاره‌ای به سیزده گروه دیگر نمی‌کند، بدان معنی که در زمان تألیف کتاب وی، اثری از آنها باقی نمانده است.

در صفحهٔ ۱۸۸ مؤلّف بحثی دربارهٔ حدیث دوازده خلیفه آغاز می کنند و آن را از مهم‌ترین دلایل حقّانیّت شیعهٔ دوازده امامی به شمار آورده‌اند. ادّعای ایشان این است که اصل حدیث دوازده امام، منشأ سنّی داشته و در کتب شیعه مطرح نبوده است. تنها از قرن چهارم به بعد و در آغاز دوران غیبت کبری، شیعیان به اهمّیّت آن پی برده و در کتب خود آن را نقل کرده‌اند.

در اینجا چند نکته را باید یادآوری کنیم. بارها گفته‌ایم که مسئلهٔ شیعهٔ آن روز در زمان هر امامی این بوده که تنها امام زمان خود را بشناسد. اصلاً مسئلهٔ تعداد ائمّه، اسامی امامان بعدی و اینکه آنها ۱۲ نفر هستند یا بیشتر، مطرح نبوده است. در هیچ گفتگو و یا مناظره‌ای نداریم که از اصحاب ائمّه کسی گفته باشد که ائمّه از ۱۲ نفر بیشتر هستند. نکتهٔ دیگر اینکه رواج این حدیث در جامعهٔ اسلامی آن روز سئوالی برای شیعیان ایجاد نکرده که صحّت و سقم آن را از ائمّه جویا شوند. در هیچ روایتی نداریم که از ائمّه دربارهٔ تعداد آنها سئوال شده باشد و آنها این حدیث را رد کرده باشند. در حالی که روایات زیادی داریم که تصریح کرده‌اند تعداد آنها ۱۲ نفر است.

نویسنده ادّعا می‌کند که در متون پیشین شیعه چنین چیزی نبوده است و اگر هم در چند مورد چنین چیزی گزارش شده، افزودهٔ ناسخان و راویان بعدی است. این نظریّهٔ مؤلّف است. هرجا متون و منابع مطابق با نظریه ایشان است، آن را صحیح می‌دانند، امّا هرجا که مخالف این نظر باشد، آن را ساخته و افزودهٔ ناسخان متأخّر می‌دانند. داوری ایشان دربارهٔ متون شیعی و استنتاجات ایشان در بسیاری از موارد، اشتباه و به دور از روش علمی و تحقیقی است. مثلاً ایشان برای استناد به این ادّعا، به دو رسالهٔ ابن‌قِبَه و ابوسهل نوبختی اشاره می‌کنند. در این دو رساله هیچ اشاره‌ای به تعداد ائمّه نشده است. موضوع رسالهٔ ابن‌قِبَه، نصّ بر امام دوازدهم است و اینکه

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

پس از غیبت و به هنگام ظهور چگونه شناخته خواهد شد. رسالهٔ دیگر او هم در ردّ امامت جعفر است. رسالهٔ نوبختی دربارهٔ اعتقاد به غیبت، تواتر حتمی بودن وقوع آن و قیام قائم می‌باشد. بنابراین موضوع هیچ کدام از این رساله‌ها، تعداد ائمّه نبوده که دربارهٔ صحّت و سقم آن بحث شود.

نکتهٔ دیگر اینکه روایاتی که در کتب شیعه به نقل از اهل سنت درباره ۱۲ امام وارد شده، تنها به عنوان شاهد و نه مستند اصلی آمده است. روایاتی که از طریق شیعه نقل شده، ارتباطی با این روایات اهل سنت ندارد. نعمانی در کتاب غیبت خویش ۳۰ حدیث از منابع شیعی دربارهٔ تعداد ائمّه نقل می‌کند که هیچ کدام آنها کوچک‌ترین ارتباطی با احادیث اهل سنّت ندارد. پس از آن تصریح می‌کند که به عنوان شاهد و تأیید و به عنوان احتجاج بر اهل سنّت از منابع آنان، حدیث ۱۲ خلیفه را نقل می‌کند. (غیبت نعمانی، ص ۳۰۱)

مؤلّف در پاورقی ص ۱۹۳ موارد نقض نظریّهٔ ادّعایی خویش را پاسخ داده‌اند. نخستین مورد، اصل عباد بن یعقوب رواجنی است که کتاب وی به نام ابی‌سعید عباد العصفری منتشر شده است. مؤلّف ادّعا می‌کند که این فرد عامی مذهب است، بنابراین روایت وی مورد قبول نیست. در اینجا بین علمای رجال اختلاف است که آیا این دو نفر یعنی عبادبن یعقوب رواجنی و ابی‌سعید عباد العصفری یک نفر هستند یا دو نفر مختلف. شیخ طوسی در الفهرست خود آنها را به عنوان دو فرد جداگانه آورده است و اولّی را عامی مذهب می‌داند. (الفهرست، ص ۱۹۲) امّا نجاشی که آنها را یک نفر می داند، هیچ اشاره‌ای به عامی بودن او نکرده است. مرحوم آیت‌الله خوئی این دو را یک نفر دانسته و به نقل از محدث نوری در مستدرک الوسائل می‌گویند: روایاتی که از وی نقل شده، نشان‌دهندهٔ تشیّع اوست و طریق شیخ طوسی نسبت به وی ضعیف است. (معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۲۳۶) ضمن اینکه وقتی روایات فردی به عنوان یکی از اصول چهارصدگانه مطرح می شود،

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

قطعاً آن فرد شیعه بوده است.

روایتی که از ایشان نقل شده در کافی ج ۱، ص ۵۳۴ حدیث شماره ۱۷ آمده است. هم کسانی که از وی نقل کرده و هم کسانی که او از آنها نقل می‌کند، همگی شیعه و ثقه هستند. بنابراین بسیار بعید است که وی غیر شیعه بوده باشد. اشکالی که در این روایت شده، این است که تعداد ائمّه ۱۳ نفر می شوند. متن روایت این است: **عن أبي جعفر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إني و اثنی عشر من ولدي و أنت یا علی زر الأرض یعنی أوتادها و جبالها، بنا أوتد الله الأرض أن تسیخ بأهلها، فإذا ذهب الاثنا عشر من ولدی، ساخت الأرض بأهلها و لم ینظروا.**

با دقّت در متن، مشخّص می‌شود که اشکالی بر این روایت وارد نیست، چرا که این خصوصیّت شامل حضرت صدیقه کبری علیها السلام نیز می‌گردد و با در نظر گرفتن ایشان فرزندان پیامبر ۱۲ نفر و به همراه امیرالمومنین ۱۳ معصوم خواهند شد. البتّه در بعضی از نسخ «احد عشر» آمده، مثلاً در نسخه تلعکبری که شاگرد کلینی است، که ممکن است خطای استنساخ باشد. بنابراین ادّعای ایشان که در چاپ چنین تغییری داده شده، قدری بی‌انصافی است.

مورد دوم، روایت علی‌بن ابراهیم قمی است. روایت او در محاسن برقی و در کافی آمده که مشهور به حدیث خضر می‌باشد. این روایت در تفسیر قمی ذیل آیهٔ ۴۰ سوره زمر وارد شده است. آقای مدرسی گفته‌اند که تفسیر قمی تألیف شاگرد اوست و نه خود وی، بنابراین این حدیث هم متعلّق به بعد از قرن سوم می‌باشد. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه نیز همین مطلب را متذکر شده‌اند که تفسیر قمی نوشته عبّاس‌بن محمّد شاگرد اوست. نظر آیة الله شبیری زنجانی این است که این کتاب تألیف علی‌بن حاتم قزوینی است که در واقع شاگرد عبّاس‌بن محمّد بوده است. امّا این بیان‌ها بدان معنا نیست که تمامی احادیث این کتاب توسط او جمع‌آوری شده و علی‌بن ابراهیم آنها را نقل نکرده است. ایشان از طریق سند

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

پیگیری کرده‌اند و آن مطالبی را که خود علی‌بن ابراهیم روایت کرده، از مطالب شاگردان او تفکیک نموده‌اند. دانستنی است که سند این روایت به خود علی ابن‌ابراهیم بر می‌گردد و او آن را از طریق پدرش از ابی‌هاشم جعفری نقل نموده است. کلینی همین حدیث را به طریق دیگری از محمّدبن حسن صفّار نقل کرده است. (کافی، ج ۱، ص ۵۲۶)

متن روایت گفتگویی است بین حضرت خضر و امیرالمومنین علیه السلام که در آن تک تک ائمّه نام برده شده‌اند. در حدیث بعدی، کلینی از محمّدبن یحیی روایت می‌کند که به محمّدبن حسن گفتم: دوست داشتم که این حدیث را (یعنی حدیث خضر) از طریق دیگری غیر از احمدبن ابی عبدالله برقی برای من نقل می‌نمودی. در واقع اشاره دارد به اینکه احمدبن ابی عبدالله برقی گاهی در جمع‌آوری مطالب دقّت لازم را نداشته است. او در جواب می‌گوید که او این حدیث را ۱۰ سال قبل از وقوع غیبت برای من نقل کرده است و این نقل او برای من معتبر است. (کافی ج ۱، ص ۵۲۶) بنابراین این حدیث هم قبل از تولّد امام زمان نقل شده و نمی‌توان آن را به شاگردان علی‌بن ابراهیم قمی نسبت داد.

مورد سوم، کتاب سلیم‌بن قیس هلالی است. ایشان ادّعا می‌کنند که این کتاب اثری ساختگی در زمان بنی‌امیّه به منظور تبلیغ علیه آنان بوده است. در مقدمه این کتاب آمده است که این روایات توسط یکی از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام به نام سلیم‌بن قیس جمع‌آوری شده و در زمان حجاج‌بن یوسف وی از عراق به فارس فرار می‌کند. در آنجا با فردی بنام ابان‌بن فیروز ابی‌عیاش آشنا می‌شود و این کتاب را به او می‌دهد. ابان به مدینه رفته و کتاب را به اصحاب امام باقر علیه السلام ارائه می‌کنند. دکتر مدرسی ادّعا می‌کند که روایات این کتاب، از باب «**الزام الخصم بما الزم علیه نفسه**» می‌باشد و تمامی روایاتی که اشاره به ائمّه بعدی دارند، از روایات اهل سنّت گرفته شده است.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

الزام خصم یعنی اینکه از آنها بپرسیم که ۱۲ خلیفه که شما روایت کرده‌اید چه کسانی هستند؟ ایشان چگونه نتیجه گرفته که کل روایات این کتاب، ساختگی است؟ اگر ساختگی بوده، پس چگونه اخبار آن صحیح درآمده است؟ هیچ گونه سنخیّت و تناسبی بین مطالب این کتاب و روایات اهل سنّت وجود ندارد. چگونه ادّعا می‌کنند که این کتاب در پاسخ به این حدیث نوشته شده است؟ حداقل ایشان به جای این ادّعا می‌توانست کلّ کتاب را جعلی بداند. امّا دربارهٔ کتاب سلیم‌بن قیس سه مسئله مطرح است: اوّل اینکه آیا سلیم‌بن قیس واقعاً وجود داشته است؟ دوم اینکه ابان‌بن ابی‌عیاش را بسیاری تضعیف کرده‌اند، آیا با وجود این فرد، می‌شود به کتاب اطمینان کرد؟ و سوم اینکه آیا تمامی مطالب این کتاب معتبر است؟

دربارهٔ سلیم‌بن قیس هیچ کس ادّعا نکرده این شخصیّت ساختگی است. بلکه کسانی مثل نجاشی، برقی، شیخ طوسی و حتّی ابن‌الغضائری که کتاب را ساختگی می‌داند، سلیم‌بن قیس را شخصیّتی واقعی قلمداد کرده‌اند. امّا در مورد ابان‌بن ابی‌عیاش اقوال زیاد است. بعضی او را تضعیف و بعضی توثیق کرده‌اند. بعلاوه، افرادی که کتاب سلیم‌بن قیس را از وی روایت کرده‌اند، افراد مجهولی نیستند. از آن جمله عمربن اذینه و حمادبن عیسی و محمّدبن ابی‌عمیر که تمام علمای رجال آنها را جلیل القدر می‌دانند. بنابراین به راحتی نمی‌توان این کتاب را جعلی دانست. نعمانی دربارهٔ این کتاب چنین تعبیری دارد: «**ولیس بین جمیع الشیعة ممن حمل العلم و رواه عن الأئمة علیهم السلام خلاف في أن کتاب سلیم‌بن قیس الهلالي أصل من أکبر کتب الأصول التي رواها أهل العلم و من حملة حدیث أهل البیت علیهم السلام و أقدمها.**» (کتاب الغیبة، محمد بن إبراهیم النعمانی، ص ۱۰۳)

کلینی و نعمانی این کتاب را روایت کرده‌اند و حتّی نعمانی در زمان خود، ادّعای اجماع بر صحّت این کتاب می‌کند. بنابراین اشکال ابن‌الغضائری که ادّعا می‌کند همهٔ اصحاب ما این کتاب را صحیح نمی‌دانند، درست نیست. در هر حال برای

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

بحث مفصّل‌تر دربارهٔ این کتاب، علاقه‌مندان می‌توانند به مقدّمهٔ کتاب سلیم‌بن قیس توسط محقّق ارجمند جناب محمّدباقر انصاری رجوع نمایند.

به عقیدهٔ دکتر مدرسی، در قرون دوم و سوم هیچ‌گونه روایتی دالّ بر اینکه تعداد ائمّه ۱۲ نفر است، از علمای شیعه روایت نشده. این نظر کاملاً مخدوش است. هیچ ارتباطی بین احادیث شیعه در این مورد و احادیث اهل سنّت وجود ندارد، نه در متن و نه در سند. تنها وجه اشتراک همان تعداد ۱۲ می‌باشد. آقای مدرسی در این کتاب ادّعا می‌کنند که شیعیان به راحتی منابع خود را متناسب با شرایط تغییر می‌داده‌اند و برای آن شواهدی هم آورده‌اند. ما نشان دادیم که بسیاری از شواهد ایشان چنین چیزی نشان نمی‌دهد. در بسیاری از موارد، استنادهای ایشان محلّ اشکال است، یعنی به گونه‌ای به برخی از نقل‌ها استناد می‌کنند که به هیچ وجه از آن چنان برداشتی نمی‌شود. در بسیاری از موارد، ایشان از تعمیم‌های نابجا و مبالغهٔ بیش از حدّ استفاده می‌کنند و موارد خاصّ را به کلّ جامعهٔ شیعه تعمیم می‌دهند.

در اینجا، بررسی این کتاب به پایان می‌رسد، البتّه باز هم امکان بررسی و نقد بیشتر دربارهٔ مطالب این کتاب وجود دارد که آن را به فرصت دیگری وا می‌گذاریم.

و صلی الله علی محمّد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]